

## زبان تازه ! تحلیلی بر تغییر



ایران ، سال ۱۳۸۸ را با پیام رئیس جمهوری جدید ایالات متحده و پاسخ سریع مقام معظم رهبری آغاز می کند. لابی رژیم جمهوری اسلامی که با پیام اوباما از شادی در پوست خود نمی گنجید ، با پاسخ خامنه ای دوباره سگرمه هایش در هم رفت . با اینحال هیچکس به اندازه رژیم و راس آن نتوانست مفهوم واقعی پیام مذکور را درک و واکنش مناسب نشان دهد . در میان کوتوله های سیاسی اما کار نا آنجا پیش رفته است که بعضا ابلهانه نه فقط از "زبان تازه" حاکمیت جدید در رابطه با معضل ایران که از پایان رسمی ! سیاست "رژیم چنج" از سوی ایالات متحده سخن می گویند . البته اینها بیش از آنکه عقل خودشان قد بدهد چشم بدهان این و آن مقام بعضا ارشد در دولت آمریکا بوده و هستند که هر از گاهی قویا ! بحث تغییر رژیم را رد کرده و صحبت از تغییر رفتار ! در باغ وحش جمهوری اسلامی می کنند . هر چند که این دیگر چندان چیز جدیدی که مختص دولت اوباما باشد نبوده و مقامات دولت قبلی هم در کنار تاکید پیوسته بر عضویت ایران در محور شرارت ، بارها بر این موضوع کذایی تاکید کرده بودند. بگذریم که بعضیها هم اصلا قبول نداشته اند که ایالات متحده هیچگاه بدنبال تغییر رژیم در ایران بوده است !

با اینهمه امسال چیزی تغییر کرده است . در این بحثی نیست ! آنچه که در آن اما بحث بسیار است ، ماهیت این تغییر و سمت و سوی آن در رابطه با آینده رژیم حاکم بر ایران است . در سالهای اخیر بارها بر این مسئله تاکید کرده بودم که بودن همزمان رژیم "جمهوری اسلامی" در حاکمیت و یک رئیس جمهور جدید در کاخ سفید را در سال ۲۰۰۹ ، معادل شکست استراتژیک "طرح خاورمیانه بزرگ" می دانم . این همان چیزی است که می تواند تغییرمورد بحث در سیاست ایالات متحده را توضیح دهد. آری واقعیت این است که طرح خاورمیانه بزرگ با یک شکست استراتژیک مواجه شده است . شکستی که در راس عوامل گوناگونی که بدان راه برده اند، نقش سیاست تقابل رژیم جمهوری اسلامی قابل چشم پوشی نیست . آری تنها ابرقدرت موجود یک نبرد حیاتی را در این مقطع به حاکمیت وحشی ایران واگذار کرده است . این را فقط من نمی گویم ! نص صریح اعتراف یکی از هارترین عناصر جناح بازها در دولت قبلی بوش یعنی "جان بولتن" در مصاحبه ای با بی بی سی هست . دقت کنید :

"جان بولتون که بارها خواستار جنگ با ایران یا تغییر حکومت آن شده بود در مصاحبه اختصاصی به بی بی سی فارسی گفت ایالات متحده آمریکا در مسابقه هسته ای بازی را به ایران باخته است ."

جدای از مسائل داخلی ایالات متحده ، تا آنجا که به سیاستهای کلان خارجی بر می گردد ، دولت اوباما برآیند این شکست استراتژیک است و نه هیچ چیزدیگر ! با اینحال بلاهت محض است اگر تصور شود که قضیه تمام شده است. آمریکا تنها یک نبرد را واگذار کرده و نه جنگ را . فهم این نکته ، همان است که دیگر از ارتفاع قد و محدوده دید کوتوله های رنگارنگ صحنه سیاست ما فراتر می رود .

## مذاکره ، شکلی از تقابل یا بخشی از تعامل

برای فهم بهتر روند کنونی بهتر است تا آنرا ابتدا به ساکن در یک کادر کلان تر بررسی کنیم به این معنی که ببینیم آیا اتخاذ تاکتیک مذاکره با رژیم "جمهوری اسلامی" ، بخشی از معامله است یا شکلی از مقابله ؟ گفتم که سیاست خارجی ایالات متحده با یک شکست استراتژیک روبرو شده است . با این شکست جناحی در ساختار قدرت تضعیف می شود که تدوین کننده این استراتژی شکست خورده بوده است . یعنی هارترین بخش نمایندگان اجرایی سرمایه کلان در حاکمیت آمریکا ، یعنی محافظه کاران نوین یا بعبارتی نئوکانها .

در ایالات متحده جدای از دو جناح بازها و کیوترها که اساسا در رابطه با سیاستهای کلان عمل می کنند و حوضه تحرکاتشان نه تنها آمریکا که کل پهنه سیاست و اقتصاد جهانی می باشد ، عمدتا چهار گرایش سیاسی وجود دارد که حیطة عمل و توانشان در طول زمان و متناسب با تعادل قوای سیاسی موجود دچار تغییرات بسیاری گردیده است .

اولین گرایش موسوم به "ناسیونالیستهای جکسونی" بوده که منتسب به "آندرو جکسون" ، هفتمین رئیس جمهوری آمریکا و بنیانگذار حزب دمکرات بوده و بیشتر گرایشات ناسیونالیستی در ایالات متحده را نمایندگی کرده و ثقل آن معضلات داخلی می باشد . این گرایش در گذشته از قدرت بسیاری در ساختار سیاسی آمریکا برخوردار بود که با تثبیت "سرمایه متمرکز بهبود" در جریان کودتای مالی عظیم و انتقال قدرت به "سرمایه مالی جهان وطن" در جریان بحران ۱۹۲۹ ، بتدریج از قدرت آن کاسته می شود تا آنکه نهایتا پس از پایان جنگ جهانی دوم اندک اندک بطور کامل به حاشیه رانده می شود . "ران پاول" ، یکی از کاندیداهای حزب جمهوریخواه که در همان آغاز کنار رفت ، متمایل به این جریان بود . لازم به ذکر است که "آندرو جکسون" در سال ۱۸۰۵ به عضویت رسمی فراماسونری آمریکا درآمده و در فاصله ۱۸۲۲ تا ۱۸۲۹ ، استاد اعظم "لژ تنسی" بوده است .

گرایشات دیگر مطرح عبارتند از یک جریان کلاسیک محافظه کاری که تا پیش از به صحنه آمدن نئوکانها یکی از پایه های اصلی قدرت در ساختار سیاسی ایالات متحده بوده است . جریان دیگر لیبرالهای انترناسیونال هستند که اساسا با جان اف کندی بطور جدی وارد صحنه سیاست آمریکا شده و با کارتر و کلینتون در این میدان تثبیت گردیده اند و در نهایت جریان صهیونیستی - فاشیستی محافظه کاران نوین که با "ریگانسیم" آغاز کرده و با پیروزی ایالات متحده در پایان جنگ سرد و در قالب "خاندان بوش" ، در سیاست آمریکا دست بالا را پیدا می کند .

این چهارگرایش عمده در تمامی نهادهای سیاسی و احزاب مختلف از دمکرات و جمهوریخواه گرفته تا احزاب حاشیه ای مانند "حزب آزادیخواهی" **Libertarian Party** و یا سبزها و غیره نمایندگی میشوند. برای نمونه کافی است که یک قلم به جناح بندیهای درون حزب دمکرات فعلا حاکم اشاره کنم که نشان می دهد چقدر شرکت سهامی موسوم به حزب دمکرات آمریکا شباهت به یک حزب سیاسی به مفهوم واقعی کلمه دارد. این حزب از پنج کانون عمده تشکیل شده که شغل اصلیشان لابیگری برای منافع معینی در درون هیئت حاکمه آمریکاست. از ۲۵۶ کرسی دمکراتها در مجلس نمایندگان ، ۷۶ کرسی به دمکراتهای مرفقی یا پیشرو ، ۵۷ کرسی به لابی صهیونیستی دمکراتهای نوین تعلق دارد که بیشتر به "ننو کانها" نزدیک است و "رام اسرائیل امانوئل" را اوباما از میان آنها به ریاست کارکنان خود در کاخ سفید انتخاب کرده است ، ۴۲ کرسی متعلق به دمکراتهای سیاهپوست ، ۲۴ کرسی به دمکراتهای اسپانیایی و نهایتا ۳۷ کرسی در اختیار دمکراتهای محافظه کار می باشد که بیشتر از آنکه با حزب خودشان تعریف کردند بیشتر با حزب رقیب محافظه کار تداعی می گردند . تعداد ۲۰ نفر هم ظاهرا تعلق گروهی ندارند . قدرت اصلی البته در دست باند یهودی درون کنگره می باشد که اگر چه تعداد رسمیشان در میان قانونگذاران بیشتر از ۴۲ تن نیست ( ۳۱ نفر در مجلس نمایندگان و ۱۳ نفر در سنا ) ، با اینحال ریاست اکثریت قریب به اتفاق کمیته های اصلی چون کمیته امور خارجی ، کمیته امور مالی ، کمیته امور خاورمیانه ، کمیته امور اروپا ، کمیته انرژی و کمیته امور منع گسترش جنگ افزارهای هسته ای در مجلس نمایندگان و کمیته های اطلاعات ، امنیت ملی ، نیروهای مسلح و .... در سنا را برعهده دارند .

شکست سنگین نئو کانها در رابطه با پیشبرد "طرح خاورمیانه بزرگ" بر سر ایران که من از این پیشتر از آن به مثابه محور این طرح یاد کرده بودم ، به لحاظ خارجی و شرایط رو به انفجار جامعه آمریکا به لحاظ داخلی ، این گرایش فاشیستی را به عقب رانده و راه را برای یک سلسله از تغییرات رادیکال در شیوه ها و متمدهای متخذه از سوی هیئت حاکمه در آمریکا در تنظیم با قدرتهای دیگر جهانی و معضلات سیاسی و اقتصادی متعدد داخلی و خارجی موجود ، باز کرده است . در همین رابطه عدم تحقق تهاجم نظامی به ایران نه به تصور برخی ساده لوحان از سر در دستور نبودن آن در دوران دولت گذشته بلکه بدلیل فراهم نگریدن الزامات اجرایی ، سیاسی و لجستیکی آن صورت پذیرفته و بر نئوکانها تحمیل گردیده است . به عبارت بهتر خانه نشینی بی بی آمریکای - اسرائیلی در سالهای اخیر فقط و فقط از روی بی چادری بوده است و نه هیچ چیز دیگر .

عدم تحقق طرح همچنان زنده و فعال "تغییر رژیم" در ایران حاصل جبری عملکرد دو مؤلفه بود . اولی سیاست موفق تقابل سیاسی و نظامی رژیم "جمهوری اسلامی" در عراق و لبنان و فلسطین و افغانستان و ... با ائتلاف آمریکایی - اسرائیلی به مثابه مبنای ضروری حفظ خود و دیگری عدم موفقیت آمریکا در شکل دادن به "آلترناتیو مطلوب" به مثابه شرط موفقیت طرح برقراری ثبات در دوران پسا جمهوری اسلامی . اما تا آنجا که به اهداف ایالات متحده در کادر استراتژی کلان "جهان تک قطبی" بر می گردد ، هیچ چیز تغییر نکرده است . تا آنجا که به "طرح خاورمیانه بزرگ" به مثابه ابزار ضروری تحقق استراتژی فوق الذکر بر می گردد ، هیچ چیز تغییر نکرده و نمی تواند هم تغییر کند. آنچه که تغییر کرده است ، نیازحیاتی ایالات متحده به حمایت قدرتهای جهانی در رابطه با حل و فصل "معضل ایران" است . چرا که سیاست تکروانه تقابل با "جمهوری اسلامی" شکست خورده است . به همین سادگی !

بنابراین اگر بپذیریم که استراتژی تغییر نکرده ، فهم این مقوله که آیا تاکتیک مذاکره با "جمهوری اسلامی" تنها بخشی از استراتژی مقابله است و نه ترتیبات اولیه برای معامله ، نیاز به هوش چندانی نبایستی که داشته باشد . این را البته بهتر از همه خود رهبر معظم نظام درک کرده است که هم از نزدیک دستی بر آتش دارد و هم دوست و دشمن خود و نظام و لائیش را بهتر از همه تشخیص می دهد .

## شارلاتانیزم آمریکایی در رابطه با سیاست مذاکره

اوباما دستش را به سمت رژیم ایران دراز کرده است . او برای اولین بار خود نظام مقدس را با اسم و رسم مخاطب قرار داده است . او و مقامات ریز و درشت دولتش در هر فرصتی براین یاهو تاکید می کنند که به پیر و پیغمبر ما خواهان تغییر رژیم ایران نیستیم . ما فقط خواهان تغییر رفتار آن هستیم . به رژیم می گویم بیاید در عراق مذاکره کنیم . به نیروهای تحت امرتان در آنجا بگویید با ما کاری نداشته باشند ، شاید که ما بتوانیم به شکلی آبرومندانه از این باتلاق بیرون آییم . از نفوذتان در فلسطین و لبنان استفاده کنید تا فشار از روی اسرائیل برداشته شود . در افغانستان کار بدون شما پیش نمی رود ، بیاید تا مذاکره کنیم شاید جلوی گسترش نارامی در افغانستان گرفته شود . از حرکت به سمت دستیابی به انرژی هسته ای ( که البته هم ما می دانیم و هم شما که منظور همان سلاح اتمی است ) دست بردارید تا تعادلی را که ما در منطقه برقرار کرده ایم برهم نخورد . در عوض ما با شما مذاکره می کنیم . هر چقدر که بخواهید مذاکره می کنیم . بابا آخر ما به چه زبانی بگوییم که شما به بمب اتم احتیاجی ندارید !

ما یک شصت سالی است که نم نمک به همه دنیا از چپ و راست و کمونیست و کاپیتالیستش حقنه کرده ایم که هیتلر درست شش میلیون یهودی بیگناه ( نه یک نفر کمتر ، نه یک نفر بیشتر ) را سوزانده و روانه اتاقهای گاز کرده و ما هم درست با استناد به همین ادعاهم بوده که توانسته ایم برای یک دولت حرامزاده مشروعیت بسازیم و صدای هر کسی را هم که اما واگر کرده خفه کنیم ، حالا شما آمده اید و در هیئت یک دولتی که ترتیبش را نمی توان براحتی مثل امثال روزه گارودی و پرفسور فلیمنگ و ... داد ، در حقانیت هولوکاست چون و چرا می کنید . نکند آقا ! قواعد بازی ما را لطفا رعایت کنید . اصلا قواعد بازی را مگر می شود رعایت نکرد ؟ نگاه کنید اوضاع خطرناک است . اسرائیل منتظر است که افسارش را رها کنیم تا به شما حمله کند . خطر فوری است ، جدی است ، واقعی است .

در مقابل رژیم و مقام معظم رهبریش هم پاسخ می دهد که آقا جان خر خودتان هستید ! اگر ما تا همین حالا هم سر جایمان نشستیم و به سرنوشت صدام حسین دچار نشده ایم و شما را هم وادار کرده ایم تا علی رغم آن هارت و پورتهای اولیه مبنی بر "رژیم چنج" ، حاضر به نشستن با ما بر سر میز مذاکره شده اید ، اتفاقا درست بخاطر استفاده بهینه از همین ابزارهای قدرتمان در بیرون از مرزهایمان است . شما می خواهید با لبخند و دست دراز کردن و ادبیات مودبانه ما را وادار کنید تا مسائل شما را یکی پس از دیگری در سطح منطقه ای حل و فصل کنیم . البته استفاده از ادبیات مودبانه بسیار خوب و مقبول است ولی آخر ، پس حل و فصل مسائل ما چه می شود ؟

عراق و افغانستان و فلسطین و لبنان و تنگه هرمز و سودان و آمریکای لاتین و چوب کردن لای چرخ ماشین تبلیغاتی هولوکاست و زیر علامت سوال بردن تفسیر رسمی از آن و بمب اتمی و سپاه قدس و چه وجه و کذا و کذا! از قضا ابزارهای بسیار ضروری و حیاتی ما هستند که تنها و تنها یک هدف را دنبال می کنند و آنهم حفظ نظام مقدس بهر قیمتی است. حالا اگر تو واقعا دنبال تغییر رفتار ما هستی و نه تغییر ساختار ما، خوب اینکه کار مشکلی نیست. لطف کرده و بجای دو صد گفتار نیک، با یک نیم کردار جزئی یک **تضمین امنیتی** نا قابل رسمیت بین المللی هم داشته باشی که ما بدهید و مثل کره شمالی اعلام کنید که نام ایران هم از آن "محور شر" کذایی حذف شده است. همین! بعد از آنهم دعای ماست که بوفور همراهران خواهید بود. آنوقت پس از این "معامله" می نشینیم و مذاکره می کنیم و مسائلمان را هم با هم حل و فصل می کنیم. به همین سادگی! آیا این چیز زیادی است؟

ضمنا اسرائیل هم بدون شما هیچ شکری نمی تواند بخورد. تازه خود شما هم که یادتان هست امام راحل فرموده بودند هیچ غلطی نمی توانید بکنید. حالا شما همی دم به ساعت بگو که **همه گزینه ها روی میز است**. آخر با آن پیام کذایی ممکن است آب از لب و لوجه این به اصطلاح تحلیلگر و آن سیاستمدار کذا و کذا و آن فعال سیاسی و حقوق بشری در اپوزیسیون ما راه انداخته باشی که گویا قرار شده با ما به توافق برسید و مسائل فیما بین را به لطف الهی بطور مسالمت آمیز حل کنید، ولی سر خود ما را که دیگر نمی توانید با "عید شما مبارک" شیریه بمالید.

## پایه های تئوریک بحث

در سالهای اخیر تا آنجا که به مسائل مشخص در رابطه با معضل ایران در کادر "طرح خاورمیانه بزرگ" و روند فضایی برمی گشت، چه در نوشته ها و چه در مصاحبه هایم، بحثهای گوناگونی را باز کرده بودم که در اینجا با نگاهی دوباره، به بازخوانی آنها و در صورت نیاز بیان تحولات جدید و تغییرات احتمالی در آنها خواهم پرداخت.

مهمترین بحثی که مطرح کرده بودم و هنوز هم بی هیچ اعوجاجی، لجوجانه! روی آن هستم، بحث سیاست تعویض رژیم به مثابه یک پایه ضروری تحقق طرح خاورمیانه بزرگ و در این رابطه **آنتاگونیک** بودن تضاد میان آمریکا و رژیم "جمهوری اسلامی" بود.

( در رابطه با این لجاجت تئوریک، در مصاحبه ای که سال گذشته داشتم، مصاحبه گر با تعجب می گفت:

"می دانید آقای نیابتی، وقتی به نوشته ها و گفته های شما توجه می کنم، می بینم در تحلیل هایتان، پارامترها همیشه ثابت اند و از پارامترهای متغیر در آنها اثری دیده نمی شود! ببینید صحبت از بازگشایی کنسولگری آمریکا در تهران است؛ حجم صادرات آمریکا در هشت - نه ماه گذشته به ایران چند برابر شده؛ مذاکرات مستقیم نمایندگان رژیم و بلند پایگان آمریکایی نه تنها عیان شده، بلکه بارها تکرار گردیده. صحبت از بازگشایی نمایندگی آمریکا در تهران، بازگشایی کنسولگری رژیم در شهر اربیل، چند برابر شدن صادرات آمریکا به ایران، چشم بستن آمریکا بر بخشی از برنامه های هسته ای ایران، همین طور اعلام رسمی مذاکرات فی مابین، همگی نشانه هایی از تغییرات در سیاست های مورد اشاره است. از این زاویه این احتمال است که شاید به نحوی تضمین های امنیتی به رژیم داده شده و... علیرغم موارد ذکر شده هنوز شما نسبت به نظراتان تجدید نظر نکرده اید!!". بگذریم که دوست مصاحبه کننده تفاوت نظر را با نظریه، چندان در نظر ندارد!

در همین رابطه طرح تضاد اروپا با آمریکا از سویی و چین و روسیه با آمریکا در رابطه با "طرح خاورمیانه بزرگ" و انعکاس این تضاد بر روی معضل ایران از سوی دیگر و نهایتا تظاهر این تضادها به صورت مسئله مباحثات با رژیم حاکم بر ایران از جانب اروپا را طرح کرده بودم. برای یادآوری دوباره و ورود به بحث، به بخشی از مطالب یاد شده، عینا به نقل از نوشتارهای گذشته اشاره می کنم.

۱ - طرح "تعویض رژیم" در ایران تا آنجایی که به "طرح خاورمیانه بزرگ" برمی گردد، مستقل از آنکه چه حزبی در آمریکا بر سر کار بیاید و سکان سیاست خارجی ایالات متحده در دست چه کسی باشد، از روی میز سیاست خارجی آمریکا کنار نخواهد رفت. این سیاست در اصطلاح با عزم جزم رژیم در رها نکردن قدرت به هر قیمت، زاینده یک آنتاگونیسم پایدار میان دولت آمریکا و رژیم حاکم بر ایران خواهد بود که هیچ چیز جز یک درگیری نظامی راه حل آن نمی باشد.

۲ - زیرسقف گرفتن یک "تضمین امنیتی" از ایالات متحده و فقط ایالات متحده، هیچ بسته مشوق و هیچ مذاکره و معامله ای از جانب رژیم پذیرفتنی و قابل مذاکره نمی تواند باشد. این تضمین، هرگز و تحت هیچ شرایطی به رژیم "جمهوری اسلامی" داده نخواهد شد.

۳ - تهاجم نظامی به ایران، پیش از حل و فصل معضل "آلترناتیو مطلوب"، راه به یک فاجعه بی مثالی خواهد برد که نمونه عراق در مقابل آن کاریکاتوری بیش نخواهد بود.

گفتگو با بیژن، مصاحبه گر: م. ساقی، ۲۵ اسفند ۱۳۸۶

در رابطه با واقعی بودن و محوری بودن مقوله "تضمین امنیتی" که من همواره از آن به عنوان بالاترین خواست رژیم یاد کرده ام، بد نیست به نمونه ای از اخبار رسمی منتشره در اکثریت قریب به اتفاق خبرگزاریهای رسمی طی چند ماه گذشته مبنی بر طرح خواست رژیم از سوی روسیه و پاسخ رسمی ایالات متحده به کشور مذکور در همین رابطه اشاره کنم.

## بدون شرح!

"روسیه خواستار تضمین امنیتی برای ایران شد"  
"تضمین امنیتی به ایران مد نظر آمریکا قرار ندارد"

سرگئی لاوروف، وزیر خارجه روسیه، در گفتگو با خبرنگاران گفت که به نظر وی، گروه ۵+۱ در مذاکره با ایران باید پیشنهادهای مشخصی را عرضه کند، به این کشور تضمین امنیتی بدهد و اطمینان یابد بحران خاورمیانه جای مشخصی در دستور کار مذاکرات خواهد داشت ..... "کاخ سفید آمریکا در واکنش به پیشنهاد روسیه مبنی بر دادن تضمین های امنیتی به ایران گفت که چنین پیشنهادی در حال حاضر مد نظر قرار ندارد."

بی بی سی : چهارشنبه ۱۴ مه ۲۰۰۸ - ۲۵ اردیبهشت ۱۳۸۷

## و همینطور تلاشهای بی حاصل اروپاییها در چند ساله اخیر:

" با وجود مخالفت آمریکا اروپا برای ارائه تضمین امنیتی به ایران تلاش می کند

خبرگزاری فارسی: درحالی که مقامات آمریکایی گفته اند تهران نباید انتظار تعهدی از سوی واشنگتن مبنی بر عدم حمله به این کشور را داشته باشد، کشورهای اروپایی سعی دارند که ارائه تضمین های امنیتی را در ازای توقف غنی سازی اورانیوم از سوی ایران در بسته مشوق های خود بگنجانند. به گزارش فارس به نقل از خبرگزاری رویترز، مقامات اتحادیه اروپا گفته اند تضمین های امنیتی مهم ترین موضوع مورد اختلاف بین آنها برای ارائه بسته ای از مشوق های معتبر به ایران است. آنها می گویند تنها آمریکا که طی پنج سال اخیر به دو کشور همسایه ایران - افغانستان و عراق - حمله نظامی و آنها را اشغال کرده، می تواند تضمین امنیتی به ایران بدهد. اما واشنگتن تا بحال از این امر سرباز زده است.

## خبرگزاری فارس ۸۵/۰۲/۲۸

بحث کلیدی بعدی بحث "آلترناتیو مطلوب" و ربط آن به مقوله تهاجم نظامی بود. در این رابطه سالها پیش با طرح نتوری "نبرد آلترناتیوها" از ضرورت حیاتی شکل گیری و دست بالا پیدا کردن یک آلترناتیو مستقل و ترقیخواه، سخن رانده بودم. آلترناتیوی که با شکل گیری آن، از یکسو جلوی دست سازی "آلترناتیو مطلوب" آمریکایی از بالای سر مردم و مقاومت استقلال طلبانه آنها می توانست بگیرد و از سوی دیگر جریان فروپاشی رژیم و شکل گیری یک جبهه جهانی همزمان بر علیه تهاجم نظامی و ادامه رژیم جمهوری اسلامی را سرعت بخشد.

"..... تفاوت عمده دمکراتها با جمهوریخواهان در رابطه با عراق در این بود که اولی اعتقاد داشت در رابطه با براندازی دولت عراق باید حتی الامکان دنبال "اجماع جهانی" بود و دومی نه. حالا که در مورد ایران این مشکل هم وجود ندارد و خود جمهوریخواهان هم قاطعانه در کنار سیاست اجبار، به دنبال اقلیت و اجماع هم هستند. بنابراین یک بار دیگر تاکید می کنم:

تا آنجایی که به ضرورت "تغییر رژیم سیاسی" ایران برمی گردد، میان دمکراتها و جمهوریخواهان هیچ اختلاف اساسی و کیفی وجود ندارد. شکل ایران همچنان مشکل "آلترناتیو مطلوب" است.

س - یعنی منظورتان این است که تا موقعی که این "آلترناتیو مطلوب" بوجود نیامده، آمریکایی ها دست به اقدام نظامی نمی زنند ؟

ج - نمی توانند که بزنند ! ببینید، مشکل اصلا در افتادن رژیم که نیست ! بحث بر سر آنست که اگر یک آلترناتیو حاضر و آماده ( که از حداقل حمایتهای توده ای هم برخوردار بوده باشد ) وجود نداشته باشد که با فروپاشی رژیم کنترل اوضاع را بدست گرفته و مانع از هم گسیخته شدن ساختارهای سیاسی و اجتماعی و کشت و کشتارهای متعاقب آن گردد، شیرازه حیات مدنی در کوتاهترین زمان ممکن از هم گسیخته شده و هرج و مرج وحشتناکی حاکم خواهد شد که نمونه عراق در مقابل آن رنگ خواهد باخت. بنابراین بسا مهمتر از براندازی "جمهوری اسلامی" که بر خلاف هارت و پورتهای وحوش حاکم بر آن و تهدیدات روزمره آنان اساسا کار سختی نیست، مقوله "جانشین" می باشد. اما در رابطه با ایران، مسئله فرق می کند. یعنی مهمتر از قراردادهای تجاری با رژیم حاکم بر ایران، منافع استراتژیک روسیه و چین در رابطه با شکست "طرح خاورمیانه بزرگ" نقش اصلی را بازی می کند. مسلح ساختن رژیم به برخی از تسلیحاتی که در بالا اشاره کردید و خود رژیم مدعی ساخت آنها در داخل کشور می باشد، دقیقا در همین راستا می باشد. به همین دلیل "اجماع جهانی" در رابطه با تهاجم نظامی به ایران در آینده نزدیک شامل این دو کشور و در آخر سر شامل چین خواهد شد. با اینحال همانطور که قبلا هم گفتیم تمامی اینها با هم جلوی حل نظامی مسئله رژیم سیاسی ایران را نخواهد گرفت."

## گفتگوی دکتر زری اصفهانی با بیژن نیابتی - بخش دوم، ۱۳ اردیبهشت ۱۳۸۵

بحث پایه ای دیگر مربوط به خود "طرح خاورمیانه بزرگ" و الزامات عملی و اهداف استراتژیک آن می شد که در مقاله بلند "چشم انداز" بدان پرداخته بودم و همچنان به قوت خود باقی است.

## مسئله عراق

شکست فضاحت بار نئوکانها در عراق که نقش "جمهوری اسلامی" در آن برای هیچ ناظر آگاهی تردید بردار نبوده است، دولت بوش را مجبور می کند که با یک چرخش استراتژیک و با عقب نشینی از داعیه دمکراسی برای عراق، مرکز ثقل استراتژی جدید را از "دمکراسی" به "امنیت" منتقل کند. در این رویه جدید بدیهی بود که در تضاد میان ضرورت تصفیه نیروهایی که در دولت عراق برای امنیت نیروهای آمریکایی خطرناک تشخیص داده می شدند، با پایه های اساسی کارکردهای دمکراسی بورژوازی مبنی بر مشروعیت دولت منتخب، ارجهیت به تصفیه داده شود. به همین دلیل لازم بود که با ریخته شدن آب پاکی روی ادعاهای دمکراسی خواهی و احترام به رای مردم، دولت منتخب ولی متمایل به رژیم "جمهوری اسلامی" در عراق با یک دولت منتصب ولی همسو با خط و خطوط نیروهای ائتلاف، عوض شود که البته مهمترین وظیفه اش بایستی خلع سلاح نیروهای شبه نظامی وابسته به رژیم تهران باشد. این دولت می توانست که حول کسی مثل "یاد علاوی" و با به بازی گرفتن حزب بعث عراق، کردها و نیروهای سنی و شیعه مخالف رژیم "جمهوری اسلامی" شکل بگیرد. به این موضوع در ششم بهمن ۸۵ و طی مطلبی تحت عنوان همه تفنگها بسوی "دولت صفوی"، اشاره کرده بودم.

در این رابطه البته تلاشهای بسیاری نیز صورت گرفت و یک ائتلاف سیاسی نسبتاً قوی، هر چند ناکافی هم حول علوی شکل گرفت. در این مقطع اما "نوری المالکی" نخست وزیر منتخب، که داستان را گرفته است با یک تغییر موضع بجا، تغییر جهت داده و تصمیم به دور شدن از رژیم حاکم بر ایران و نزدیک شدن به آمریکا گرفته و بدین ترتیب هم موفق به حفظ قدرت در دولت خود گردیده و هم هزینه سیاسی و امنیتی جابجایی در دولت عراق را برای آمریکاییها کمتر می کند. بدیهی بود که الزام اولیه این نزدیکی تهاجم نظامی نیروهای وابسته به دولت عراق به شبه نظامیان وابسته به رژیم ایران و البته آن بخش ضد آمریکایی تر و مهار ناپذیرترش همچون ارتش مهدی و عوامل مستقیم سپاه قدس در منطقه جنوبی و بویژه بصره با حمایت ارتش آمریکا بود.

با قلع و قمع نیروهای مستقیم وابسته به رژیم "جمهوری اسلامی"، توسط نیروهای دولت غیر مستقیم متمایل به رژیم مذکور، عملاً مسئله آمریکاییها هر چند بطور موقت حل می شود و دولت مالکی برجای می ماند و آبروی آمریکاییها هم حفظ می شود تا بعداً کسی نگوید که شما قرار بود دمکراسی بیاورید ولی کودتا راه انداختید و دولت منتخب را کنار گذاشتید. با این تغییر پرچم مالکی، کلیه منافذی که به شکل گیری یک دولت امنیتی با محوریت "ایاد علاوی" و خلع ید کامل از رژیم ایران می توانست بیانجامد، بسته شده و وزرای سنی کابینه مالکی دوباره به سر کارهایشان برمی گردند. این تغییر پرچم البته پیش از این نیز در دولت عراق بی سابقه نبوده که مهمترین آن مورد جلال طالبانی و اتحادیه میهنی کردستان عراق می باشد. نکته بسیار مهمی که می توان از این تغییر پرچم آموخت و در برخورد سیاسی با این نیروها در عراق بکار گرفت همین است که در شرایط کنونی می بایست میان "حزب الدعوه" و "مجلس اعلا" تفاوت قائل بود. همانطور که برخورد با اتحادیه میهنی هم دیگر همچون گذشته نمی تواند باشد. به عبارت دیگر بر خلاف دیروز، نه "جلال طالبانی" و نه "نوری المالکی"، دیگر آدمهای رژیم ایران نیستند.

## مسئله ایران

در نهایت با اشاره ای کوتاه به وضعیت ایران مطلب را به پایان می برم. تا آنجا که به مسائل کلی تر بر می گردد، بر آنچه که در گذشته در اینباره گفته ام، باز هم لجوجانه! ایستاده ام. فقط در رابطه با آنتاگونیک ارزیابی کردن رابطه میان دو حاکمیت کنونی ایران و آمریکا، می خواهم به نکته جدیدی اشاره کنم. ابتدا دنیای کنونی را که به عبارتی "جامعه جهانی" نیز می خوانند، به مقوله ای همچون "جامعه مدنی" در یک کشور مشخص و با تمامی ارگانهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، مالی و نظامی - پلیسی آن، تشبیه کنیم. به عبارتی بیاییم در عالم فرض کل این جهان را در قالب یک کشور تنها در نظر بگیریم.

برای تغییر دادن ساختارهای سیاسی و اقتصادی نظام حاکم که معمولاً هم در چارچوب یک "قانون اساسی" مشخص آنکاره شده است، هیچ راهی جز نفی "نظم موجود" و استقرار یک "نظم جدید" وجود ندارد. به غیر از این یا باید نظم موجود را پذیرفت و قواعد بازی در چارچوب آن را گردن نهاد و در آرزوی اصلاحات ماند و یا باید دنبال زندگی "تحت نظام" رفت و تغییر را فراموش کرد. و اما از آن نقطه ای که نیرویی تصمیم می گیرد "نظم موجود" را به زیر علامت سوال برد، بلافاصله در مقابل خود حافظان مسلح نظام را می بیند که از قضا برای چنین روزی هم تعبیه شده و تجهیز گردیده اند.

در طول تاریخ معاصر تنها دو تن "نظم موجود" را به زیر علامت سوال بردند که حاصل آن دو جنگ جهانی بود. بزرگترین گناه "آدولف هیتلر" از نظر حافظان "نظم نوین"، هیچ چیز بجز این نبود! گناه بزرگ "استالین" هم که نهایتاً جانش را بر سر آن گذاشت بجز این نبود. رژیم "جمهوری اسلامی" در روند ضروری "حفظ خود" به احمدی نژاد و پرتگاه نفی "نظم موجود" رسیده است. بدون آنکه از موضع دشمنی صرف با این رژیم بخوایم به توان ایدئولوژیک، سیاسی و نظامی آن در ابعاد منطقه ای و پتانسیلهای بین المللی کم بها داده و دشمن را خرد شمارم، اما تصریح باید کرد که این عرصه اگر می توانست عرصه بازی دو شخصیت اولی باشد، اما میدان بازی سومی نیست. پذیرش سهم خواهی رژیم "جمهوری اسلامی" در چارچوب "نظم موجود"، درست به مانند پذیرش سهم خواهی یک باند مافیایی از یک قدرت در چارچوب یک جغرافیای سیاسی و در جوار یک دولت مستقر است که هم سهم می خواهد و هم خارج از حیطه قانونی عمل می کند. به عبارتی دولتی در دولت است. پذیرش چنین وضعیتی مفروضی راه بدانجا می برد که دیگر سنگ روی سنگ بند نخواهد شد. این وضعیت نه در ابعاد ملی قابل پذیرش هست و نه در ابعاد بین المللی! آنتاگونیسم میان رژیم "جمهوری اسلامی" و دولت ایالات متحده به مثابه نماینده رسمی "نظم موجود"، فراتر از هر عامل دیگری در این چارچوب می تواند قابل فهمتر باشد.

بی هیچ تردیدی "نظم موجود" را می توان و باید تغییر داد. برای این مهم اما، نیاز به محور قدرتمندی است که ما به ادای قدرت نظامی و اقتصادی حافظان نظم مذکور، قدرت آلترناتیو به میدان بیاورد. این محور قدرتمند در شرایط کنونی چیزی نیست جز محور چین، روسیه، هند و ایران. ایرانی انقلابی و رهیده از نجاست و نکبت و جنایت رژیمی که با آب هفت دریا نیز پاک نخواهد شد و هیچ بمبی و موشکی و هیچ سرکوب و سرمایه ای او را بر سر قدرت در ایران نگاه نخواهد داشت. آری رژیم "جمهوری اسلامی" آرزوی تثبیت را بگور خواهد برد.